

مبانی معناشناختی ساخت و ادراک مفاهیم در علوم انسانی (تحلیل تطبیقی ادراک استعاره‌ای در فلسفه غرب و ادراک اعتباری در فلسفه اسلامی)

مرتضی وصالی ناصح*

چکیده

مفاهیم در علوم انسانی، جایگاه مهمی در معرفت‌شناسی دارند؛ از همین‌رو فرایند ساخت و ادراک مفاهیم - به‌ویژه مفاهیم انتزاعی صرف - از مباحث مبنایی در علوم انسانی به‌شمار می‌آید که علاوه بر فلسفه، منطق و اصول فقه، دانش زبان‌شناسی را نیز به بحث می‌کشد. ساخت و ادراک این نوع مفاهیم غیرعینی بر مبنای مفهوم‌سازی با منشأ ذهنی و زبانی صورت می‌گیرد که ریشه در بحث ارتباط «زبان و ذهن» دارد. اگرچه ظاهراً خاستگاه مفهوم‌سازی در فلسفه غرب است و فلسفه تحلیلی و علم معناشناسی معاصر - تحت عنوان معناشناسی شناختی - عهده‌دار این مباحث شده‌اند، ریشه اصلی آن را آن هم با تقدم زمانی چندقرنی، باید در مبحث «دلالت لفظ بر معنا» در منطق و اصول فقه جستجو نمود؛ مباحثی که عمدتاً اصول فقه و فلسفه اعتباریات عهده‌دار آن هستند. فرایند مفهوم‌سازی در فلسفه تحلیلی بر مبنای «ادراک استعاره‌ای» از انطباق محسوس بر ملموس و در فلسفه اسلامی بر مبنای «ادراک اعتباری» از انتقال مفهوم عینی به ذهنی صورت می‌گیرد. سعی این نوشتار تحلیل تطبیقی مبانی معناشناسی فرایند ساخت و ادراک مفاهیم انتزاعی صرف در فلسفه تحلیلی غرب و فلسفه اسلامی است.

واژگان کلیدی: مفهوم، مفهوم‌سازی، ادراک استعاره‌ای، ادراک اعتباری.

* دانش‌آموخته دکتری حقوق خصوصی و مدرس دانشگاه آزاد اسلامی.

مقدمه

الفاظ و واژه‌هایی که در ساخت یک «اصطلاح» علمی نقش دارند، از اهمیت بالایی برخوردارند؛ چراکه اصطلاح‌های علمی حامل و ناقل مفاهیم خاصی به ذهن انسان هستند و چون انتقال این مفاهیم و ادراک آنها لزوماً از طریق الفاظ و اصطلاحات صورت می‌گیرد، بنابراین اگرچه در علوم انسانی مفاهیم سهم عمده‌ای را در معرفت‌شناسی دارند، لکن سهم و جایگاه «الفاظ» کمتر از «مفاهیم» نیست؛ بنابراین فرایند ساخت و ادراک این مفاهیم که از آن تحت عنوان «مفهوم‌سازی» (Concept formation/ Conceptualization) یاد می‌کنیم، از مباحث مبنایی در علوم انسانی به شمار می‌آید.

منظور از مفهوم‌سازی در اینجا فرایند ساخت یک اصطلاح برای فهم و ادراک مفاهیم انتزاعی صرف- که مصداقی در عالم خارج ندارند- است؛ به گونه‌ای که قادر به انتقال مفهومی خاص به مخاطب باشند. در علوم طبیعی عمدتاً با مفاهیم عینی یا به عبارتی، با حقیقتی روبه‌رو هستیم که فهم آنها ساده بوده و ذهن انسان با شنیدن الفاظی که حامل این مفاهیم هستند، به سادگی آنها را ادراک می‌کند؛ لکن چون در علوم انسانی عمدتاً با مفاهیم غیرعینی یا به عبارتی غیرحقیقی یا انتزاعی مواجه‌ایم؛ لذا ممکن است ساخت و ادراک آنها در نظام‌های مختلف فکری متفاوت گردد؛ به بیان دیگر گاهی از لفظ واحد در نظام‌های مختلف فکری، معانی متفاوتی برداشت می‌شود یا بر عکس، یک مفهوم واحد در الفاظ متفاوتی بیان گردیده است. عوامل زیادی از قبیل شرایط فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی ممکن است در این امر دخالت داشته باشند.

این نوشتار سعی دارد مبانی معرفت‌شناختی فرایند ساخت و ادراک مفاهیم غیرحقیقی (انتزاعی صرف) را مطالعه کرده، به این پرسش پاسخ دهد که انسان در توصیف مفاهیم و ماهیات جدیدی که فاقد مصداق عینی و بیرونی هستند، چگونه مفهوم‌سازی می‌کند و اصولاً «مفاهیم انتزاعی صرف» چرا و چگونه ساخته و ادراک می‌شوند؟ پاسخ به این پرسش‌ها مستلزم واکاوی نوع و ماهیت ارتباط و اختصاص الفاظ به معانی و مفاهیم خواهد بود که ذیل مبحث ارتباط «زبان و ذهن» مورد مطالعه قرار می‌گیرد. خاستگاه بحث

مفهوم‌سازی محل پیوند زبان و ذهن (اندیشه یا ادراک) است که اگرچه ظاهراً ریشه در فلسفه غرب (فلسفه تحلیلی) دارد و علم معناشناسی تحت عنوان «معناشناسی شناختی» (Cognitive Semantic) عهده‌دار این مباحث شده‌اند، ریشه اصلی این بحث راه آن هم با تقدم زمانی چندقرنی، باید در مبحث ارتباط لفظ با معنا در فلسفه اسلامی و فلسفه اصول فقه جستجو نمود؛ مباحثی که عمدتاً اصول فقه و فلسفه اعتباریات عهده‌دار آن هستند. به عبارت دیگر آنچه در دانش معناشناسی شناختی در فلسفه تحلیلی غرب، ادعای کشف کارکرد فرا- لغوی زبان را دارد، پیش‌تر در دانش اصول فقه و در فلسفه اسلامی مورد توجه علمای اسلامی فلسفه و اصول فقه بوده است. به بیانی دیگر کارکرد «زبان» در فلسفه غرب مشابه کارکرد «لفظ» در فلسفه اسلامی است.

۱. مبانی نظری و خاستگاه مفهوم‌سازی

علوم مختلف در مواجهه با پدیده‌های نو، به منظور انتقال مفاهیم جدید، الزاماً یا اقدام به «ساخت مفاهیم جدید» یا «بازسازی مفاهیم موجود» خواهند کرد. این امر که تحت عنوان «نئولوژیسم» (Neologism) - به معنای نوسازی واژگان یا واژه‌سازی - شناخته می‌شود، می‌تواند از دو منظر لغوی (نوسازی واژگانی) یا مفهومی (نوسازی مفهومی) مورد توجه قرار گیرد. به عبارت بهتر گاهی پیدایش یک مفهوم نو، همزمان با وضع یک لفظ خاص برای آن صورت می‌گیرد که در اینجا لفظ و مفهوم هر دو جدیدند؛ اما گاهی مواقع نیز برای مفاهیم جدید از واژگان موجود استفاده می‌گردد. بدین صورت که قلمرو مفهومی واژه‌های موجود، در راستای فهم و انتقال مفاهیم جدید، بسط و توسعه می‌یابند.

مفهوم‌سازی در قالب الفاظ و اصطلاحات جدید یا قبض و بسط قلمرو مفهومی یک اصطلاح لزوماً باید با لحاظ برخی رویکردهای زبانی یا تحلیل‌های اقتصادی، فلسفی و اجتماعی صورت گیرد. این فرایند می‌تواند در نظام‌های مختلف متفاوت باشد و به همین دلیل است که اتحاد و اجتماعی در خصوص فهم واحد همگانی از واژه‌ها و اصطلاحات مشاهده نمی‌گردد. به بیان دیگر گاهی از لفظ واحد در نظام‌های مختلف معانی متفاوتی برداشت می‌شود یا بر عکس یک مفهوم واحد در الفاظ متفاوتی بیان گردیده است. عوامل

زیادی از قبیل شرایط فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی ممکن است در این امر دخالت داشته‌اند. این امر به‌ویژه در خصوص مفاهیم میان‌رشته‌ای اهمیت بیشتری پیدا می‌کند (Bajcic, 2011, p.81).

تفاوت‌های مفهومی و ادراکی ممکن است از همان ابتدای شکل‌گیری یک اصطلاح موجود بوده یا اینکه بعداً در فرایند مفهومی آنها تغییر و تحولی رخ دهد؛ برای مثال تغییرات سریع ناشی از فناوری اطلاعات در سبک زندگی افراد، با معرفی اصطلاحات جدید- که در برخی موارد حامل مفاهیم جدیدی هم بوده‌اند- یا تغییر قلمرو مفهومی اصطلاحات موجود همراه بوده است (Crockin & Howard, 2010, p.410).

۱-۱. تعریف و ماهیت مفاهیم انتزاعی صرف

در این نوشتار مراد از «مفهوم» (Conception) چیزی است که در مقابل «معنا» و «مصدق» قرار می‌گیرد؛ زیرا مفهوم هم می‌تواند دلالت بر معنا و مدلولی داشته باشد که از لفظ فهمیده می‌شود و ممکن است حقیقی- مثل مدلول آسد برای واژه شیر- یا مجازی- مثل آسد برای مرد شجاع- باشد و هم می‌تواند در مقابل مصداق قرار گیرد. در این حالت مفهوم چیزی است که بر مبنای مصداق در ذهن تصور و ادراک می‌شود و ممکن است معنا و مدلول لفظ هم نباشد (مظفر، ۱۳۷۰، ص ۱۰۷). بنابراین مفهوم وجود ذهنی از یک مصداق عینی است و در ارتباط میان صورت ذهنی و مصداق تحقق می‌یابد؛ در نتیجه چون مفهوم وجود ذهنی و کلی داشته، حاصل ادراک ذهنی است، می‌تواند اعم از معنا و مصداق و گسترده‌تر از آنها باشد (ملکیان، ۱۳۸۴، ص ۸۲).

در فلسفه، ماهیات و مفاهیم به حقیقی (واقعی یا اصیل) و غیرحقیقی (انتزاعی یا غیراصیل) تقسیم می‌شوند. از این منظر می‌توان مفاهیم را در دودسته تقسیم‌بندی نمود. دسته اول مفاهیم حقیقی (عینی) اند که دارای مابازای خارجی قابل لمس و اشاره می‌باشند. دسته دوم مفاهیم غیرحقیقی (ذهنی) یا مفاهیم اعتباری محض هستند که صرفاً ذهنی و

انتزاعی بوده و فاقد مابازای خارجی می‌باشند* (خوئینی، ۱۳۸۶، ص ۹۶). مفاهیم دسته دوم تحت عنوان «مفاهیم انتزاعی صرف»، «مفاهیم اعتباری صرف» یا «مفاهیم لاجود» شناخته می‌شوند.

با توجه به تعریفی که از مفهوم به عنوان وجود ذهنی از یک مصداق عینی ارائه گردید، می‌توان گفت مفاهیم انتزاعی صرف، مفاهیمی ذهنی هستند که در خارج مصداق ملموس خارجی ندارند و از سنجش و مقایسه مفاهیم عینی به دست می‌آیند؛ از همین رو الفاظ دربرگیرنده این مفاهیم را «الفاظ لاجود» نیز نامیده‌اند (احمدخانی، ۱۳۸۷، ص ۲۱۱). این دسته مفاهیم، چون مصداق خارجی و حسی ندارند، از تعمیم ادراکات حسی به دست نمی‌آیند، هرچند نیازمند نوعی ادراک قبلی هستند؛ یعنی قبل از پیدایش آنها باید یک معرفت تصویری یا تصدیقی در ذهن به وجود بیاید تا این دسته مفاهیم پیدا شوند. به بیان دیگر این مفاهیم از ملاحظه مفاهیم حاصل در ذهن، مقایسه و توجه به خواص و ویژگی‌های آنها انتزاع می‌شوند (ابراهیمی مقدم، ۱۳۸۸، ص ۲۵).

در رویکرد معرفت‌شناختی متفکران اسلامی، مفاهیم تصویری انسان ابتدا به دو قسم جزئی و کلی تقسیم می‌شوند. مفاهیم جزئی مفاهیمی هستند که فقط می‌توانند بر یک مصداق دلالت کنند و قابلیت صدق بر کثیرین ندارند- مانند مفهوم ایران. در مقابل، مفاهیم کلی‌ای وجود دارند که قابلیت صدق بر افراد متعدد و بی‌نهایت را دارند- مانند مفهوم انسان یا درخت. در این میان، مفاهیم کلی نیز در سه دسته ماهوی، منطقی و فلسفی تقسیم‌بندی شده‌اند که مفاهیم انتزاعی صرف در شمار مفاهیم فلسفی قرار می‌گیرند.**

* در اینجا منظور از قابلیت لمس و اشاره، اعم از لمس و اشاره حسی و عقلی است؛ زیرا ممکن است یک مفهوم فلسفی مابازای خارجی داشته باشد؛ ولی قابل لمس و اشاره نباشد- مثل مفهوم خدا.

** مفاهیم ماهوی همان مفاهیم حقیقی هستند که در عالم خارج وجود دارند. مفاهیم منطقی عبارت‌اند از مفاهیمی که انسان با نظرکردن در مفاهیم موجود نزد ذهن به صفات و ویژگی‌های دیگری از آنها دست می‌یابد. در واقع مفاهیم منطقی صفات و ویژگی‌های مفاهیم دیگر داخل ذهن هستند. مفاهیم فلسفی نیز مفاهیمی هستند که با سنجش و مقایسه میان اشیای عینی و خارجی به دست می‌آیند.

مفاهیم فلسفی مفاهیمی هستند که از سنجش و مقایسه موجودات عینی و خارجی به دست می‌آیند و تا ذهن موجودی را با موجود دیگر مقایسه ننماید به این مفاهیم نائل نمی‌شود - مثل مفاهیم بالا و پایین، پدر و مادر یا جزء و کل - مفاهیم کلی بر خلاف مفاهیم ماهوی که در عالم خارج هم مصداق و هم فرد دارند، نمی‌توانند هم در ذهن و هم در عالم خارج، موجود باشند (نبویان، ۱۳۸۲، ص ۸۵).

در نتیجه مفاهیم فلسفی دارای «فرد» در خارج نیستند، بلکه دارای «مصداق» بوده و با ادراک ذهنی به دست می‌آیند. این بدان معنا نیست که مفاهیم فلسفی صرفاً امری اعتباری و وهمی‌اند و ربطی به خارج ندارد؛ زیرا گرچه اعتبارکننده ذهن است، اعتبارشونده خارج است. البته مابازانداشتن مفاهیم فلسفی به معنای غیرعینی و غیرخارجی بودن نیست (ابراهیمی مقدم، ۱۳۸۸، ص ۲۷). اگرچه «مفاهیم لاجود» دارای وجود خارجی و واقعی نیستند، ذهن به آنها موجودیت می‌بخشد؛ یعنی ذهن آنها را برای ارتباط با ورای جهان واقعی خود ترسیم کرده است؛ از این رو این مفاهیم همانند مفاهیم وجودی به لحاظ خارجی از صدق برخوردارند، با این تفاوت که مفاهیم لاجودی به‌طور فرضی به جهان خارج نسبت داده می‌شوند^۱ (احمدخانی، ۱۳۸۷، ص ۱۸۱).

۲-۱. چرایی و چگونگی مفهوم‌سازی

مفهوم‌سازی یعنی «فرایند ذهنی انسان در طبقه‌بندی مفاهیم و مقوله‌های انتزاعی در گنجاندن یک مقوله ذهنی در یک مفهوم عینی* و عام» (دایرةالمعارف بریتانیکا، ۲۰۱۵). به عبارت بهتر، مفهوم‌سازی در واقع محصول فرایند ادراک یک وجود ذهنی (مفهوم) بر مبنای یک وجود حقیقی (حقیقی) است. این فرایند همان معنابخشی و تصویری است که ذهن از امور غیرحقیقی می‌سازد و قابلیت درک و حس را برای شناخت فراهم می‌آورد (فعالی، ۱۳۸۸، ص ۳۵)؛ از همین رو برخی از اندیشمندان مفهوم‌سازی را معادل معناسازی انگاشته، آن را فرایندی می‌دانند که در سطح مفهومی در سامانه ذهن و شناخت آدمی ساخت و

* منظور از مفهوم «عینی» در اینجا همان حقیقت یا واقعیت (چیزی شبیه و مطابق با واقع) است که در مقابل که در حوزه کاربردی مفهوم متضاد آن «ذهنی» است.

ادراک می‌گردد و از طریق زبان انتقال می‌یابد (Evans, 2015, p.125). البته یادآوری می‌شود ساخت و ادراک مفاهیم غیرحقیقی علاوه بر منشأ ذهنی، دارای منشأ زبانی نیز می‌باشد؛ لیکن اینکه نقش و جایگاه «زبان» در فرایند مفهوم‌سازی ذهنی تا چه حدی است، در معرفت‌شناسی اسلامی و غربی پاسخ یکسانی نداشته است.

همان‌طور که پیش‌تر هم بیان گردید مفاهیم و معقولات جوهر اصلی اندیشه و آگاهی هستند، لکن برای انتقال به مخاطب (تفهیم، تفهیم یا تفاهم) وابسته به الفاظ هستند. بنابراین بین الفاظ و مفاهیم لزوماً رابطه گسست‌ناپذیر و معناداری وجود دارد که هنگام اندیشه و ادراک، الفاظ حاکی از مفاهیم به ذهن می‌آیند. بر این اساس است که در شناخت‌شناسی اسلامی الفاظ را «وجود لفظی» و مفاهیم را «وجود ذهنی» اشیا نامیده‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۶۴، ص ۱۴۱). این مقدار از نقش الفاظ و تحلیل‌های زبان‌شناختی در مفهوم‌سازی و معرفت‌شناسی معقول و مورد پذیرش است؛ اما فلسفه تحلیلی شأنی فراتر از این برای زبان قائل شده و جایگاه مفاهیم و معقولات را تا جایی تنزل داده‌اند که دیگر برای مفاهیم فلسفی واقعیتی و رای الفاظ باقی نمی‌ماند. در نتیجه «اندیشه‌ورزی ذهنی» نوعی «سخن‌گفتن ذهنی» دانسته شده است. اغراق مکتب تحلیل‌زبانی بر نقش «زبان» یا «لفظ» در ادراک و شناخت مفاهیم فلسفی و انحراف در تبیین ارتباط بین «ذهن و زبان» یا به بیانی «لفظ با معنا» موجب شده مباحث معرفت‌شناختی در فلسفه غرب، متأثر از مباحث زبان‌شناختی گردد؛ از همین‌روست که بحث مفهوم‌سازی سر از زبان‌شناسی درآورده و تحلیل‌های زبان‌شناختی پای ثابت معرفت‌شناسی شناختی معاصر گردیده است.

۱-۲-۱. فرایند ذهنی (ادراکی) مفهوم‌سازی

مفهوم ادراک دارای ابعاد وسیعی است و در روان‌شناسی امروز به معنای فرایند ذهنی یا روانی است که گزینش و سازمان‌دهی اطلاعات حسی و نهایتاً معنابخشی به آنها را به‌گونه‌ای فعال بر عهده دارد؛ به عبارت دیگر پدیده ادراک فرایندی ذهنی است که در آن، تجارب حسی معنادار می‌شود و از این طریق انسان روابط امور و معانی اشیا را درمی‌یابد (فعالی، ۱۳۸۸، ص ۸۸). رویکرد فلسفه غرب به مقوله ادراک، متأثر از غلبه همین نگرش

حسی به مسئله هستی‌شناسی است؛ درحالی‌که در فلسفه اسلامی، ادراک منحصر به «حواس» نیست و فیلسوفان مسلمان فرایند ادراک را از منظر «عقل»، «وهم و خیال» و «شهود و عرفان» نیز تحلیل کرده‌اند؛ در نتیجه معرفت‌شناسی فلسفه اسلامی، علاوه بر «ادراک حسی» از «ادراک عقلی»،^۲ «ادراک خیالی»^{*} و «ادراک شهودی»،^{**} بهره می‌جوید.^{***}

ادراک حسی در لسان فلسفه اسلامی همان «علم حصولی»^{****} است که ناشی از حواس پنج‌گانه بوده و در فرایند شناخت، صرفاً «ماهیت» اشیا- و نه «وجود»- را به ذهن معرفی می‌نماید. در مقابل علم حصولی «علم حضوری» قرار دارد که در خود انسان بدون هیچ واسطه‌ای وجود دارد و بر خلاف علم حصولی، علاوه بر ماهیت ما را به شناخت «وجود»

* با توجه به اختلاف نظری که در مورد مفهوم خیال و تخیل در بین فلاسفه وجود دارد، موجب تعاریف مختلفی از ادراک خیالی گردیده است. در فلسفه مشائی خیال یکی از مصادیق ادراکات درونی انسان- شامل حس مشترک، خیال و حافظه، متخیله مفکره و واهمه- است که در مقابل ادراکات بیرونی (حواس پنج‌گانه) قرار می‌گیرد. «خیال در مکتب اشراق» به مثابه جهان و عالم دیگری به غیر از جهان حس و ماده و جهان عقول است و در بین آن دو قرار دارد. همان چیزی که تحت عنوان عالم مثال شناخته می‌شود (امین رضوی، ۱۳۷۷، ص ۶۰).

** شهود در فلسفه غالباً به معنای حضور می‌باشد که نقطه آغازی است برای اثبات واقعیت. در فلسفه اسلامی ادراک شهودی همان علم حضوری است. وقتی ادراک شهودی در نفس پیدا می‌شود ذهن مستعد می‌شود مفهوم کلی را درک کند (مصباح یزدی، ۱۳۶۴، ص ۱۴۷).

*** ادراک اشیا و مفاهیم از مباحث مهم و پیچیده در فلسفه به شمار می‌آید که از دیرباز منشأ منازعات علمی و اختلافات دیرینه در بین فلاسفه بوده است. نه تنها در فلسفه غرب حتی در مکاتب مختلف فلسفه اسلامی (حکمت متعالیه و اشراق یا فلسفه ملاصدرا) نیز اجماع و اتفاق نظر واحدی در این خصوص مشاهده نمی‌گردد.

**** در ادراک حصولی وجود اشیا برای انسان معلوم نمی‌گردد، بلکه مفهوم ذهنی آن شناخته می‌شود. از آنجاکه علم به اشیا خارجی از طریق مفاهیم ساخته ذهن برای انسان معلوم می‌گردند؛ لذا در این حالت اشیا معلوم بالعرض و مفهوم آنها نیز معلوم بالذات نام گرفته‌اند. بر خلاف ادراک حصولی که با واسطه صورت می‌گیرد، معرفت به اشیا در علم و ادراک حضوری بی‌واسطه بوده و در واقع بخشی از درونیات و وجدانیات انسان به حساب می‌آید (همان، ص ۱۵).

هم می‌رساند. به بیان دیگر در اینجا ادراک همان حضور اشیای خارجی در ذهن و نفس انسان است و انسان بی‌هیچ واسطه‌ای آن را ادراک می‌نماید.

«مفاهیم لاوجود» نیز که دارای پایگاه خارجی و واقعی نیستند، از طریق ذهن موجودیت می‌یابند. به بیان دیگر نفس انسان پس از علم و ادراک حضوری، آنها را برای ارتباط با ورای جهان واقعی خود ترسیم و بازسازی می‌کند (احمدخانی، ۱۳۸۷، ص ۲۱۱). خاستگاه اصلی مفهوم‌سازی در تعریف، انتقال و ادراک مفاهیم انتزاعی صرف- که مصداقی در عالم خارج ندارند- است؛ به گونه‌ای که قادر به انتقال مفهومی خاص به مخاطب باشند (Borghy & Binkofski, 2014, p.214). مفهوم‌سازی از ماهیات انتزاعی محض بر اساس ترکیب، انتخاب و تجزیه و تحلیل مصداقی و مفاهیم واقعی در جهان خارج صورت می‌پذیرد؛ بدین صورت که ما ابتدا از مصداق‌های جهان خارج، مفاهیمی را در حافظه خود گردآوری می‌کنیم، سپس این مفاهیم را با انتخاب و ترکیب، به تصور تازه‌ای تبدیل می‌نماییم و سرانجام به آن مفهوم تازه در قالب الفاظ مصداق می‌بخشیم. بدین وسیله این مفهوم به صورت یک مصداق مصنوعی امکان تحقق در جهان خارج را پیدا می‌کند (احمدخانی، ۱۳۸۷، ص ۲۱۲).

۲-۱-۲. فرایند زبانی (زبان‌شناختی) مفهوم‌سازی

پیش از ورود به بحث باید دانست که ارتباط اندیشه و تفکر انسان با زبان و کلام چیست؟ به عبارت دیگر آیا زبان در فرایند اندیشه و ادراک تأثیرگذار است؟ طرح این سؤال به منظور رسیدن به پاسخی است که بحث را وارد نقش زبان در مفهوم‌سازی را نمایان می‌سازد؛ از این‌رو ابتدا لازم است بعد معرفت‌شناختی زبان (ارتباط زبان و معنا) را که عمدتاً در منطق و اصول فقه در مبحث دلالت لفظ بر معنا و در فلسفه علامه طباطبایی (ره) نیز در قالب بحث اعتباریات مطرح شده است، مرور کنیم.

الف) بعد معرفت‌شناختی زبان در مفهوم‌سازی: اگرچه مسئله «معنا» از دوران باستان تا کنون مورد توجه متفکران بوده است و علوم مختلف هرکدام به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به مسئله معنا پرداخته‌اند؛ اما زبان‌شناسی معاصر بیشترین سهم را در صورت‌بندی مسائل

مربوط به معنا داشته است. به بیان دیگر «معنا» به عنوان مهم‌ترین مسئله زبان‌شناسی، با حوزه وسیع‌تر و افقی گسترده‌تر مورد تحلیل و بررسی مکانی معناشناسی معاصر قرار گرفته است (پاکتچی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۴). این نگرش جدید به ماهیت و کارکرد زبان در اندیشه‌ورزی انسان در آغاز قرن بیستم صورت گرفته است و موجب توسعه رهیافتی مبتنی بر زبان در علوم اجتماعی شده است. این توجه فزاینده به نقش زبان در فرایند ادراک که تحت عنوان «پرخش زبانی» از آن یاد شده است، زبان را محور کلیدی نظام معرفت‌شناسی می‌داند (قانع‌ی راد و طلوعی، ۱۳۸۷، ص ۷۱). بر این اساس، ادراک مفاهیم و معانی - به‌ویژه در امور انتزاعی - وابستگی تنگاتنگ و مستقیمی با زبان داشته، ذهن بدون توجه به الگوهای زبانی نمی‌تواند به شناخت درست از جهان هستی دست یابد (گلفام و یوسفی راد، ۱۳۸۱، ص ۶۴). ارتباط «زبان» با «معنا»، پیوند «زبان‌شناسی» با «معناشناسی» را آشکار می‌سازد.

از طرف دیگر چون معناشناسی از مباحث زبان‌شناسی بوده و زبان‌شناسی نیز از مباحث «فلسفه زبان» (Philosophy of language) یا «فلسفه تحلیلی» (Analytical philosophy) در غرب به شمار می‌آید و در باب «مفهوم‌سازی» و «نظریه‌پردازی» مورد توجه قرار می‌گیرد (ملکیان، ۱۳۸۴، ص ۵۳) فلاسفه زبان هرمنوتیکی که در فلسفه زبان از موضع هرمنوتیکی سخن می‌گویند معنای جمله، کلام زبان را با اصل «فهمیدن» و «ادراک» انسان به بحث می‌گذارند (Nuyts, 2001, p.261). به عبارت ساده‌تر، فهم و معنای کلام آن چیزی است که پس از آنکه کلام در موقعیت تاریخی، اجتماعی خود تحقق یافت، از آن فهمیده می‌شود. در توصیف برخی از مفاهیم، لزوماً از مفاهیم موجود در ذهن استفاده می‌شود (Langacker, 2006, p.35).

لازم است متذکر شویم آنچه در بالا و در مورد اهمیت و نقش زبان در فرایند فهم معنا در فلسفه تحلیلی غرب بیان شد، بدین معنا نیست که علوم اسلامی با بحث ارتباط زبان و معنا و اهمیت آن در فرایند ادراک، ناآشنا بوده‌اند. نه تنها این‌گونه نیست، بلکه این موضوع در علوم اسلامی - به‌ویژه فلسفه، منطق و اصول فقه - ذیل مبحث الفاظ از سابقه تاریخی بیشتری نسبت به فلسفه غرب برخوردار است؛ «به‌طوری‌که قاطعانه می‌توان گفت بسیاری

از مسائل معناشناسی معاصر در قرن سوم و چهارم هجری قمری صورت‌بندی شده‌اند» (پاکتچی، ۱۳۸۷، ص ۱۲۰)؛ برای نمونه شهید صدر از مباحث الفاظ در علم اصول، به فلسفه زبان تعبیر نموده و آنها را ذیل عنوان «مباحث لفظی تحلیلی» (البحوث اللفظیه التحلیلیه) بررسی کرده است (ملکیان، ۱۳۸۴، ص ۵۲).

ب) **زبان‌شناسی شناختی (Cognitive linguistic):** زبان‌شناسی شناختی رویکردی در مطالعه زبان و علوم شناختی نوظهور در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی است که به بررسی رابطه میان زبان انسان، ذهن او و تجارب اجتماعی و فیزیکی او می‌پردازد. به عبارت دیگر در زبان‌شناسی شناختی فرایند مفهوم‌سازی بر مبنای تجربه و ادراک انسان شکل می‌گیرد و «زبان» الگوی مفهوم‌سازی قلمداد می‌شود. در این نگرش، فرض بر آن است که با زبان‌شناسی می‌توان به ماهیت و ساختار اندیشه و تفکر ذهن انسان پی برد (راسخ مهند، ۱۳۸۹، ص ۹). در زبان‌شناسی شناختی تلاش می‌شود مطالعه زبان بر اساس تجربیات ما از جهان، نحوه درک و شیوه مفهوم‌سازی باشد؛ بنابراین مطالعه زبان از این نگاه، مطالعه الگوهای مفهوم‌سازی است. با مطالعه زبان می‌توان به ماهیت و ساختار افکار و آرای ذهن انسان پی برد. در این نگرش، زبان به عنوان بخشی از ابزارهای شناختی و ادراک تلقی می‌شود که به‌ویژه در بررسی «مقوله‌بندی» (Categorization) در ذهن انسان کاربرد دارد (باطنی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۴).

بر مبنای زبان‌شناسی شناختی، زبان نظامی از نشانه‌ها و نمادهای معنایی است؛ لکن این نمادهای معنایی، ثابت و ازپیش‌تعیین‌شده نیستند، بلکه فرایندهایی ذهنی هستند که اصطلاحاً «مفهوم‌سازی» نامیده می‌شوند (Vygotksy& Kozulin, 2011, p.287). زبان‌شناسان شناختی معتقدند زبان و اندیشه، هر دو دارای نظام و ساختار هستند؛ بنابراین مفاهیم انتزاعی در ذهن انسان با بهره‌گیری از مفاهیم عینی سازمان‌بندی می‌شوند. در زبان‌شناسی شناختی، زبان، نظامی از نشانه‌هاست که امکان ادراک و انتقال مفاهیم را برای ذهن فراهم می‌کند و در نهایت از طریق واژه‌ها به مفهوم‌سازی اقدام می‌نماید (گلفام و یوسفی راد، ۱۳۸۱، ص ۶۴).

دانشی که به بررسی و مطالعه معنا در زبان و به‌طور کلی ارتباط میان واژه و معنا می‌پردازد، معناشناسی می‌گویند. معناشناسی زیرشاخه‌ای در زبان‌شناسی است که برای مطالعه و بررسی معنا، همانی که در سطوح واژگان، عبارات، جملات و واحدهای بزرگ‌تر تجزیه و تحلیل (متون) اصلی اساسی می‌باشد، اشاره دارد. منطقه اصلی مطالعه معنای علایم و مطالعه روابط بین واحدهای مختلف زبان‌شناسی از جمله متشابه، مترادف، متضاد، تعداد معانی، معانی بیشتر، کنایه، هم‌معنا می‌باشد، نگرانی اصلی این است که چگونه معنا به بخش‌های بزرگ‌تر متن در نتیجه ترکیب از واحدهای کوچک‌تر معانی متصل می‌شود* (صفری، ۱۳۷۹، ص ۲۰).

در این بخش تحلیل معناشناختی ارتباط مفاهیم انتزاعی صرف با عناصر زبانی (الفاظ) مورد توجه خواهد بود. دانشی که در فلسفه غرب برای فهم ارتباط الفاظ با معانی مورد استفاده گسترده اندیشمندان علوم انسانی قرار گرفته است، دانش «معناشناسی شناختی» است که خود از زیرشاخه‌های فلسفه زبانی (فلسفه تحلیلی) به شمار می‌آید. همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، موضوع ارتباط لفظ با معنا در اصول فقه - یا به عبارتی در فلسفه اسلامی - دارای سابقه بحث و تقدم بر رویکرد معناشناسی شناختی در حقوق غرب است.** روش تحلیل و رویکرد معناشناسان شناختی در غرب شباهت بسیار زیادی با روش و نگرش علمای اصول در فلسفه اسلام دارد.***

* معناشناسی یکی از زیرشاخه‌های زبان‌شناسی محسوب می‌گردد که هدف اصلی آن، مطالعه معنا در زبان است. به‌طور کلی بررسی ارتباط میان واژه و معنا را معناشناسی می‌گویند (منطقه اصلی مطالعه معنای علایم و مطالعه روابط بین واحدهای مختلف زبان‌شناسی از جمله متشابه، مترادف، متضاد، تعداد معانی، معانی بیشتر، کنایه و هم‌معنا می‌باشد). معناشناسی خود به دانش‌های متعددی از رشته‌های علمی وسیع و اساسی دیگری نظیر منطق، ریاضیات و فلسفه نیازمند است.

** در میان علمای شیعه سید محمد باقر صدر نخستین کسی است که به قرابت میان مبحث الفاظ در علم اصول و رویکردهای فلسفه تحلیلی توجه نموده و در ایجاد مقارنه میان مباحث این دو دانش کوشیده است.*** البته یادآوری می‌شود موضوع زبان و اندیشه (لفظ و معنا) در حقوق و فلسفه اسلامی بر گزاره‌های اخلاقی و حقوقی متمرکز بوده است؛ در حالی که قلمرو مباحث معناشناسی شناختی گستره عامی را دربر

۲. مبانی معناشناختی فرایند مفهوم‌سازی در فلسفه غرب و اسلام

۲-۱. مبانی استعاره‌ی فلسفه تحلیلی غرب: ادراک استعاره

در حال حاضر استعاره و ادراک از طریق استعاره یا به عبارت ساده‌تر ادراک استعاره جایگاه و اهمیت زیادی در حوزه علوم انسانی پیدا کرده و به‌طور فزاینده‌ای دامنه تمام پژوهش‌های علمی را دربر گرفته است. گستره ادراک استعاره از پژوهش‌های علوم دینی و قرآنی در باب مفهوم‌سازی و ادراک امور انتزاعی^۳ تا نظریه‌پردازی در علوم رایانه‌ای و الکترونیک،* همگی استعاره را در ساخت مفهوم به استخدام گرفته‌اند.

۱-۱-۲. استعاره و پیشینه آن در فرایند ادراک

استعاره در لغت به معنای عاریت‌گرفتن و عاریت‌خواستن است؛ اما در اصطلاح استعاره به عنوان یکی از صنایع ادبی و بلاغی عبارت است از استعمال لفظ به جای عبارت یا لفظ دیگر بر مبنای شباهتی که بین آنهاست (همایی، ۱۳۹۲، ص ۱۸). پس استعاره یعنی استعمال لفظ در معنای غیرحقیقی که تحت عنوان استعمال مجازی شناخته می‌شود. نقش و کارکرد استعاره در ادراک مفاهیم از دیرباز محل اختلاف نظر و مناقشات علمی اندیشمندان علوم انسانی - اعم از اسلامی و غربی - بوده است.** محل نزاع نیز شأن استعاره در فرایند ادراک است؛ بدین معنا که آیا استعاره یک صنعت ادبی و لغوی صرف است و شأن آن از آرایه‌های ادبی فراتر نمی‌رود یا اینکه استعاره در فهم معنا و مفاهیم نیز دخالت دارد؛ از همین رو هم در تألیفات فلسفه تحلیلی غرب و هم در آرا و نظریات فیلسوفان اسلامی دو نظر متفاوت در خصوص نقش استعاره و ارتباط آن با اندیشه انسان ارائه شده است:

می‌گیرد و محدود به قلمرو مفاهیم حقوقی نیست.

* See: Jonathan H. Blevin and Glenn Cohen, The Evolution of Internet Metaphors, Harvard Journal of Law. & Technology, Vol.16, 1 (2002-2003), pp.265-285/ Kathleen K. Olson, Cyberspace as Place and the Limits of Metaphors, Convergence, Vol.11, 1(2007), pp.10-19/ Robert Reilly, Mapping Legal Metaphors in Cyberspace: Evolving the Underlying Paradigm, Journal of Computer & Information law, Vol. XVI, (1997-1998), pp.579-596.

** شایان ذکر است که این بحث در فلسفه و کلام اسلامی از سابقه بیشتری نسبت به فلسفه تحلیلی غرب برخوردار است.

الف) استعاره به عنوان یک سازه زبانی: در فلسفه تحلیلی غرب تا قبل از اواخر دهه هفتاد میلادی، استعاره به عنوان یکی از صنایع ادبی، فقط یک «سازه زبانی» محسوب می‌شده است. با ورود نظریه «استعاره مفهومی» به علم زبان‌شناسی، تحول عظیمی در نقش و کارکرد استعاره در زبان ایجاد شد و آن را در قامت یک «سازه مفهومی» معرفی نمود؛ بدین معنا که استعاره به عنوان ابزار اندیشیدن و الگوی شناخت، در فرایند «مفهوم‌سازی» در نظر گرفته شده است. این کارکرد مفهوم‌شناختی استعاره بیشتر در جهت درک مفاهیم انتزاعی به کار گرفته می‌شود.* همین موضوع با بیانی دیگر، قول مشهور در فلسفه اسلامی در خصوص استعاره بوده است. اینکه استعاره به عنوان مجاز لغوی صرفاً تصرف در لفظ و استعمال آن در غیر مآوضع‌له است، در فلسفه اسلامی این امر به راحتی در اعتباریات حل شده است.

ب) استعاره به عنوان یک سازه مفهومی: در رویکردهای جدید زبان‌شناسی، استعاره نقش تازه‌ای در «معناشناسی» (Semantic) پیدا کرده است. این کارکرد جدید استعاره در یکی از گرایش‌های جدید علم زبان‌شناسی به عنوان «زبان‌شناسی شناختی» (Cognitive linguistics) مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. بر همین مبنا رویکرد جدیدی در معناشناسی تحت عنوان «معناشناسی شناختی» (Conceptual Semantics) شکل گرفته است که باب جدیدی در معناشناسی گشوده است.

در این شاخه از زبان‌شناسی، این نقش و کارکرد مفهوم‌سازی استعاره در قالب «استعاره ادراکی» (Conceptual Metaphor) معرفی می‌گردد که استعاره در آن به عنوان محور تفکر انسانی عمل می‌کند. فرایند درک در استعاره مفهومی بر همان مبنای اصلی کارکرد استعاره، یعنی «تشبیه»، استوار گردیده است؛ لیکن تفاوت آن با استعاره ادبی که در ادبیات جنبه بلاغی و زیبایی‌شناختی صرف داشت، در این است که در استعاره مفهومی دیگر این

* نظریه استعاره مفهومی را جورج لیکاف در سال ۱۹۸۰ در کتابی با عنوان استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم، مطرح کرد. بر مبنای این نظریه، استعاره‌ها در اصل سازه‌ای مفهومی‌اند و محور تحول تفکر می‌باشند.

نقش ادبی مورد نظر نیست، بلکه کارکرد اصلی آن، شناخت و درک یک حوزه مفهومی بر اساس مفاهیم متعلق به حوزه مفهومی دیگر است که از طریق وجه شباهتی که بین آن دو وجود دارد، صورت می‌پذیرد (گلفام و یوسفی راد، ۱۳۸۱، ص ۶۴) با رویکرد زبان‌شناسی شناختی، استعاره‌ها در سراسر زبان جاری بوده، در فرایند مفهوم‌سازی و تعقل بشری جای دارند.

از همین رو امروزه استعاره دیگر مسئله‌ای صرفاً ادبی و زبانی نیست، بلکه در فرایند تفکر بشری به صورت گسترده‌ای در درک «مفهوم» (Conception) و «معنا» (Meaning) کاربرد یافته است و جزو اساسی تفکر بشر و بلکه وجه بنیادی آن شده است (پیرنجم‌الدین و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۶۳).

۲-۱-۲. فرایند مفهوم‌سازی بر مبنای استعاره ادراکی

فرایند ادراک از طریق استعاره در فلسفه زبان تحت عنوان «انطباق» (Mapping) معرفی شده است (آلستون، ۱۳۸۰، ص ۱۰۱)؛ بدین معنا که چگونگی درک استعاری در قالب انطباقی که انسان در فهم و شناخت انجام می‌دهد، توجیه و تحلیل می‌گردد.* بر این اساس هنگامی یک مفهوم در قالب مفهوم دیگری درک می‌شود که مؤلفه‌های معنایی حوزه مبدأ و مؤلفه‌های حوزه مفهومی مقصد، بر یکدیگر منطبق باشند. در این صورت این انطباق سبب درک مفهوم از طریق استعاره می‌شود (Nuyts, 2001, p.294). در نتیجه مهم‌ترین نقش و کارکرد استعاره‌های ادراکی، شناخت مفاهیم و ماهیات غیرمادی و ناملموس است؛ از همین رو در رویکرد معناشناسی شناختی و با کمک استعاره این دسته مفاهیم ناملموس و انتزاعی، امور مادی و فیزیکی تلقی می‌شوند. به عبارتی به کمک استعاره ادراکی می‌توان مفاهیم انتزاعی را در قالب یک مفهوم و ماهیت فیزیکی و محسوس ادراک نمود (Grabowski, 2013, p.105). به بیان ساده‌تر می‌توان گفت ادراک استعاری بر مبنای تشبیه استوار گردیده و تشبیه نیز یکی از افعال انسانی و در زمره ادراکات ذهنی به شمار

* شاید بتوان گفت این، همان چیزی است که در لسان فلاسفه اسلامی به عنوان «تسری» در اعتباریات شناخته می‌شود.

می‌آید؛ یعنی تشبیه را انسان در ذهن خود ساخته، آن را درک می‌کند و این امر اعم از وجود یا عدم وجود وجه شباهت است؛ چراکه وجود شباهت، امری واقعی است و ارتباطی به ذهن و ادراک انسان از آن ندارد.*

این فرایند که نوعی تجسم‌گرایی محسوب می‌شود، تحت عنوان نظریه «ذهنیت تجسم‌یافته» یا «ذهن مجسم» (Embodied) شناخته شده است. بر مبنای این نظریه، مفاهیم انتزاعی در ذهن انسان از طریق مفاهیم عینی ادراک می‌شوند و از طریق همین تجسم‌سازی یا عینیت‌بخشی به امور نامحسوس و انتزاعی ادراک می‌شوند. بر مبنای این نظر تجسم سبب می‌شود که ذهن به سبب وجود شباهت بین امور انتزاعی و حقیقی، از درک محسوس به درک نامحسوس می‌رسد؛ بنابراین «تجسم‌یافتگی» یعنی همنشینی ذهن و ماده از طریق تشبیه» (Shapiro, 2014, p.127) تجسم‌گرایی در واقع بر مبنای نظریه آمریکایی «پراگماتیسم» (Pragmatism) بنا نهاده شده است؛** زیرا در نظر مکتب پراگماتیسم، افکار و عقاید همچون ابزارهایی هستند برای حل مسائل و مشکلات بشر؛ تا زمانی که اثر مفیدی دارند، صحیح و حقیقی‌اند. تجسم‌گرایی نیز در واقع به اسباب و ابزارهای یا راهکاری برای ادراک مفاهیم انتزاعی صرف است که با حیثیت مکانی و فیزیک‌دادن به این مفاهیم ذهن را برای ادراک آنها آماده می‌سازد. در نظریه ذهن تجسم‌یافته، زبان در امر مفهوم‌سازی و عینیت‌بخشی نقش اصلی را ایفا می‌کند (Rasmus & Moran, 2013, p.241).

* به قول فلاسفه «وجه شبه» کیفیت نفس‌الامری دارد و از امور واقعی است، اعم از اینکه انسان آن را درک کند یا خیر؛ لکن «تشبیه» کیفیت نفس‌الامری ندارد و منبع آن ذهن و درک انسان است. البته این بدان معنا نیست که ذهن به‌طورکلی خصوصیت نفس‌الامری نداشته باشد. در واقع اگرچه ذهن غیر از عالم خارج است، خود مرتبه‌ای از مراتب واقعیت است.

** پراگماتیسم که با عناوین «عمل‌گرایی»، «کارکردگرایی» یا «کاربردگرایی» نیز شناخته می‌شود، روشی در فلسفه است که بیان می‌کند کلیه تصورات، مفاهیم، قضاوت‌ها و نظریات ما قواعدی برای «رفتار» هستند؛ اما «حقیقت» آنها تنها در سودمندی عملی آنها برای زندگی ما نهفته است.

۲-۲. مبانی اعتباری فلسفه اسلامی: ادراک اعتباری

آنچه در فرایند مفهوم‌سازی در فلسفه تحلیلی غرب و بر مبنای استعاره مفهومی بیان گردید با اندک تفاوتی در مبنا، در فلسفه اسلامی ذیل عنوان اعتباریات قابل مطالعه است. به عبارت دیگر کارکرد زبان و استعاره در فلسفه غرب، مشابه کارکرد لفظ اعتبار در فلسفه اسلامی است. در فلسفه اسلامی نیز اعتباریات به عنوان ابزار و راهکاری برای ادراک اندیشه در فرایند شناخت به حساب می‌آید. البته نه اندیشه‌ای که هدف آن «کشف» یک مجهول باشد، بلکه اعتبار اندیشه‌ای برای جعل و وضع یک ماهیت یا مفهوم است. به عبارت دیگر اعتباریات را می‌توان یکی از طرق اندیشه بشری دانست که محل بحث آن در رابطه ذهن با عالم خارج است.

۱-۲-۲. مفهوم و ماهیت امور اعتباری

در علوم انسانی بسیاری از نهاده‌ها و مفاهیم، چه در حوزه تصورات و چه در حوزه تصدیقات، مستقیم یا غیرمستقیم با مسئله اعتبار ارتباط دارند و اصولاً یکی از موارد استعمال واژه «اعتباری» در فلسفه برای مفاهیم است. منظور از اعتبار در اینجا یعنی «تسری وهمی حکم یا حد یک شیء- که همان معنای حقیقی می‌باشد- برای شیء دیگر- که همان معنای اعتباری است- به واسطه یک نحوه ارتباطی که بین آن دو وجود دارد» و منظور از «مفاهیم اعتباری مفاهیمی است که واقعیت ذهنی دارند، ولی واقعیت خارجی ندارند». «مفاهیم اعتباری» محصول اندیشه و فکر آدمی و زاییده نیازهای حیاتی و روابط اجتماعی هستند؛ از همین رو گفته می‌شود که مفاهیم اعتباری بر خلاف امور حقیقی که وجود مستقل و تکوینی دارند، وجودشان صرفاً تابع تشریح و جعل است (طباطبائی، ۱۳۷۱، ص ۱۲۰). در نتیجه امور اعتباری مفاهیمی است که صرفاً برای دستیابی به اهداف و اغراض عملی در زندگی انسان، بر یک سری موضوعات خاص، حمل و بر آنها تطبیق می‌شوند (مظفر، ۱۳۷۰، ص ۱۰۲).

واقعیت این است که اعتباریات برای تنظیم روابط اجتماعی شکل می‌گیرند و بدون پشتوانه واقعی نیستند؛ زیرا در طبیعت مقرراتی جبری- الزامی برای انسان وضع نشده است که چگونگی روابط افراد را در بستر جامعه با یکدیگر و همچنین، روابط آنها را با طبیعت

نشان دهد. بر همین مبنا برخی برای احکام اعتباری ماهیت ابزاری قائل هستند و آنها را ابزار و وسایلی می‌دانند که طبیعت برای هرچه کامل‌تر شدن خود ابداع کرده و دنباله آلات و ادوات فیزیولوژیک طبیعت است. توسعه روابط اجتماعی و پیچیده‌تر شدن آن، زمینه افزایش این قوانین موضوعه و امور اعتباری را ایجاد کرده است. پدیده‌های اعتباری که امروز در روابط اجتماعی به کار گرفته می‌شود، سطح بسیار گسترده‌ای است؛ به گونه‌ای که شمارش و طبقه‌بندی آنها از توان متعارف فکر بشری خارج است (مطهری، ۱۴۰۷، ص ۴۷). اگرچه ساختار علوم انسانی عمده‌تاً اعتباری است، لکن از علوم حقیقی - دانش‌هایی که موضوع آن، حقایق و تکوینات است - نیز متأثرند. به بیان دیگر اختراع یا ایجاد این مفاهیم، اعتباری است؛ یعنی چون وجود خارجی ندارند، ذهن انسان بر مبنای نیازهای اجتماعی خویش و جهت نیل به اهداف مطلوب خود، اقدام به خلق آنها می‌نماید.^۴

۲-۲-۲. فرایند مفهوم‌سازی بر مبنای اعتباریات

همان‌گونه‌که در تحلیل فرایند مفهوم‌سازی بر مبنای استعاره، نقش محوری زبان مشهود بود، در امور اعتباری نیز نقش زبان کلیدی است. البته یادآوری می‌گردد در تألیفات فلسفه اسلامی به جای «زبان» از واژه «لفظ» استفاده شده است که در اینجا همان معنای زبان از آن مستفاد است. در اصول فقه ارتباط لفظ و معنا از امور اعتباری به حساب می‌آید؛ بدین معنا که طی فرایند وضع بین معنا و وجود خارجی اشیا به‌طور اعتباری نسبت و رابطه ایجاد می‌شود و از آنجاکه معانی در زبان‌های مختلف فرق کرده و هر قومی با شنیدن الفاظی خاص به معانی خاصی رهنمون می‌شوند، این رابطه اعتباری است (طباطبائی، ۱۳۷۱، ص ۱۲۱).

در فقه و حقوق نیز ارتباط زبان و مفاهیم حقوقی انتزاعی صرف را می‌توان از ارتباط زبان با اعتباریات مورد توجه قرار داد؛ زیرا زبان نیز نوعی از اعتباریات است و می‌دانیم که اعتباریات به مقوله خاصی اختصاص ندارد، بلکه در هر موردی که عرف یا شرع مصلحتی را تشخیص دهند اقدام به خلق اعتبار می‌کنند (اسکندری، ۱۳۹۲، ص ۲۵). از آنجاکه وضع واژگان زبانی عمده‌تاً توسط عرف صورت می‌گیرد، علاوه بر مفهومی که برای لفظ اعتبار

می‌گردد، رابطه میان لفظ و آن مفهوم نیز از امور اعتباری محسوب می‌شود (صدری، ۱۳۹۳، ص ۱۱۲).

در فرایند ساخت امور اعتباری، ابتدا انسان بر مبنای نیازها و مصالحی مفاهیم اعتباری را در ذهن خود می‌سازد (اعتبار می‌کند) و به عبارت بهتر فرض می‌کند که این مفاهیم وجود دارند؛ سپس بر مبنای همان نیازها و مصالح، آثار و احکامی را بر این مفاهیم و ماهیات اعتباری مترتب می‌نماید. در واقع مفاهیم اعتباری، به‌گونه‌ای موجودات، روابط و امور واقعی را عینیت می‌بخشند و موجب پیوند ذهن- و آنچه در آن وجود دارد- با عالم خارج- و آنچه در آن وجود دارد- می‌شوند. البته عینیت‌بخشی و واقع‌گرایی مفاهیم انتزاعی مستلزم این است که برای آنها یک مابازای خارجی بیابیم. بنا بر آنچه بیان شد، روند مفهوم‌سازی بر مبنای اعتبار را می‌توان این‌گونه بیان نمود: «۱. تشخیص نیاز یا مصلحت عقلایی؛ ۲. ساخت یک مفهوم در راستای رفع نیاز و نیل به مصلحت؛ ۳. انطباق مفهوم اعتباری خلق‌شده بر واقعیت حقیقی موجود؛ ۴. تسری احکام و آثار امور حقیقی بر امور اعتباری؛ ۵. به‌رسمیت‌شناختن بقا و حضور هم‌سنگ برای امر اعتباری در کنار امر حقیقی».

۲-۳. مقایسه و تطبیق ادراک استعاری با ادراک اعتباری

فرایند ساخت و ادراک مفاهیم انتزاعی صرف که از آن تحت عنوان مفهوم‌سازی یاد شد، هم منشأ زبانی و هم منشأ ذهنی (ادراکی) دارد. فرایند ساخت این مفاهیم بر مبنای رویکرد زبانی و فرایند ادراک آنها نیز بر مبنای رویکرد ذهنی تحلیل می‌گردد؛ از همین‌رو در تحلیل معناشناختی مفاهیم انتزاعی صرف هم فرایند زبانی ساخت و هم فرایند ذهنی ادراک مورد تحلیل قرار می‌گیرد. از مطالعه تطبیقی مفهوم‌سازی بر مبنای ادراک استعاری در فلسفه تحلیلی غرب و ادراک اعتباری در فلسفه اعتباریات اسلامی، نتایج زیر حاصل گردید:

الف) تشابه در فرایند زبانی ساخت: فرایند زبانی مفهوم‌سازی ناظر به استعمال لفظ در معنای غیرحقیقی است؛ یعنی استعمال لفظ برای مفهوم جدید در معنای غیرحقیقی (مجازی) به کار گرفته می‌شود و کار انتقال مفهوم را به ذهن انجام می‌دهد. این فرایند هم در ادراک استعاری و هم در ادراک اعتباری یکسان است، لکن نوع مجاز در فرایند

مفهوم‌سازی استعاری و اعتباری متفاوت است. استعمال لفظ در معنای مجازی در ادراک استعاری مجاز لفظی و در ادراک اعتباری مجاز عقلی است.* منظور از مجاز در علوم عقلی یعنی اینکه حکم چیزی را به چیز دیگری بدهند. این تطبیق ادعایی همان چیزی است که مرحوم علامه آن را اعتبار می‌خواند و سکاکی هم تحلیل در استعاره آن را به کار می‌گیرد (لاریجانی، ۱۳۷۵، ص ۴۱).

جمهور علمای ادب استعاره را از شئون الفاظ می‌دانستند و معتقد بودند استعاره جز نقل مکان دادن الفاظ و به‌کاربردن لفظی به جای لفظ دیگر به واسطه علاقه مشابهت بین معانی آن دو لفظ، چیزی نیست؛ ولی سکاکی معتقد شد استعاره از شئون الفاظ نیست، بلکه از شئون معانی است؛ یعنی از اعمال مخصوص ذهن است و در مورد عمل استعاره هیچ‌گاه لفظ از جای خود تکان نمی‌خورد و در غیر معنای اصلی خود استعمال نمی‌شود. استعاره حقیقتاً یک عمل نفسانی و ذهنی است (همان).

ب) تفاوت در فرایند ذهنی ادراک: همان‌طور که پیش‌تر بیان گردید، اگرچه مفهوم‌سازی بر مبنای استعاره و اعتبار در فرایند ساخت روند مشابهی دارند؛ ولی در فرایند ادراک متفاوت هستند. فرایند ادراک استعاری بر مبنای وجود یک وجه شباهت واقعی بین دو مقوله است که صرف نظر از ادراک یا عدم ادراک آن وجه شباهت توسط ذهن، وجود دارد. حال گاهی ذهن انسان آن را درک می‌کند و بر مبنای آن، یک مفهوم استعاری می‌سازد و گاهی نیز ممکن است، به وجود آن شباهت پی نبرد، درحالی‌که در اعتباریات این‌گونه نیست؛ یعنی در فرایند اعتبار وجه شبه وجود ندارد. ذهن ما در اعتبار برای رسیدن به یک

* در علم بیان مجاز به اعتبار منشأ آن در دو قسم مجاز لغوی- یا مجاز در کلمه- و مجاز عقلی- مجاز در اسناد- تقسیم‌بندی شده است. به عبارت بهتر باید گفت در بحث مجاز دو نظر مخالف و مقابل هم وجود دارد. نظر نخست این است که مجاز تصرف در لفظ و استعمال آن در غیر مآوضع است. در مجاز لغوی بحث بر سر استعمال لفظ در مآوضع یا در غیر آن است؛ یعنی می‌خواهیم بدانیم که آیا استعمال الفاظ با واقعیت تطابق دارد یا خیر. نظر دوم این است که مجاز تصرف در لفظ نیست، بلکه به مرحله تطبیق معنا و تصرف در آن مربوط می‌شود.

غرض عقلایی اقدام به ایجاد «اعتبار» بین دو مقوله می‌کند. در نتیجه اساس استعاره بر مبنای «تشبیه» و اعتبار بر مبنای «عقل» استوار است. به عبارت دیگر عقل پس از ادراک و تفسیر دو مصداق دست به اعتبارسازی می‌زند.

علاوه بر این در استعاره ما با کشف وجه شبه قلمرو مفهومی یا مصداقی یک مقوله را گسترش می‌دهیم؛ یعنی دخل و تصرفی در وجه شبه نداریم؛ بلکه بر مبنای همان وجه شباهت، مقوله دیگری را به سبب شباهتش داخل در قلمرو مقوله نخستین می‌کنیم؛ درحالی‌که در اعتبار، ذهن انسان اقدام به دخل و تصرف در وجود یا ایجاد ارتباط بین دو مقوله می‌کند و بر مبنای ادعای ارتباط، مفهوم اعتباری را در ردیف مفهوم حقیقی قرار می‌دهد. به عبارت دیگر با ادعای وجود ارتباط، مفهوم ذهنی را هم‌عرض و هم‌سنگ مفهوم حقیقی قرار داده، جعل می‌کند.

ج) برتری فرایند مفهوم‌سازی اعتباری نسبت به ادراک استعاری: آنچه موجب ادعای برتری فرایند مفهوم‌سازی بر مبنای ادراک اعتباری نسبت به ادراک استعاری می‌گردد، این است که اولاً فرایند ادراک در مفهوم‌سازی از طریق ادراک استعاری، مبنای تحلیلی خود را بر تجسم‌گرایی و عینیت‌بخشی نهاده، این امر قابل انتقاد است؛ چون به‌نوعی چشم‌پوشی از واقعیت و بی‌توجهی به تفکر عقلانی است. اگرچه همین فرایند در اعتباریات نیز اتفاق می‌افتد و اعتبار نیز تبادل بین حقیقت و مجاز و دادن حد یک شیء به شیء دیگر است، لکن تحلیل معرفت‌شناختی متفاوتی به همراه دارد. بر مبنای ادراک و اندیشه اعتباری، برای مفهوم‌سازی و انتقال آن نیازی به محصورنمودن واقعیت در گزاره‌های حسی و ملموس نیست؛ می‌توان مفاهیم و ماهیات اعتباری را بر مبنای یک غرض و مصلحت عقلایی، مطابق با مفاهیم و ماهیات حقیقی و واقعی اعتبار و جعل نمود. ثانیاً برتری دیگری که مفهوم‌سازی در ادراک اعتباری نسبت به استعاره ادراکی دارد، این است که تجسم‌گرایی با درک نامحسوس از طریق محسوس ممکن است برای برخی از مفاهیم اعتباری محض که اصلاً معادلی در عالم خارج ندارند تا با آنها انطباق صورت گیرد، پاسخ مناسبی ندارد. در نتیجه نظریه استعاره ادراکی جامعیت لازم برای ادراک تمام مفاهیم اعتباری و انتزاعی را

ندارد. این در حالی است که در فلسفه اعتباریات با چنین مشکلی مواجه نیستیم.

نتیجه‌گیری

مطالعه تطبیقی مفهوم‌سازی در معرفت‌شناسی فلسفه اسلام و غرب بر مبنای ادراک استعاری در فلسفه تحلیلی غرب و ادراک اعتباری در فلسفه اعتباریات اسلامی، یافته‌های زیر را در پی داشته است:

۱. فرایند زبانی مفهوم‌سازی که بر مبنای استعمال لفظ در معنای غیرحقیقی صورت می‌گیرد، هم در ادراک استعاری فلسفه تحلیلی غرب و هم در ادراک اعتباری فلسفه اسلامی یکسان است؛ لکن نوع مجاز در فرایند مفهوم‌سازی استعاری از نوع مجاز لفظی و در مفهوم‌سازی اعتباری از نوع مجاز عقلی است.

۲. فرایند ذهنی ادراک و شناخت استعاری بر مبنای وجود وجه شباهت واقعی بین دو مقوله است که صرف نظر از ادراک یا عدم ادراک آن وجه شباهت توسط ذهن، وجود دارد؛ درحالی‌که در ادراک اعتباری وجه شبه وجود ندارد و این ذهن انسان است که برای رسیدن به یک غرض مطلوب و عقلایی اقدام به ایجاد «اعتبار» بین دو مقوله می‌کند. در نتیجه اساس استعاره بر مبنای «تشبیه» و اعتبار بر مبنای «عقل» استوار است. عمل‌کرد ذهن در فرایند استعاری «توسعه» و در ادراک اعتباری «تأسیس» قلمرو مفهومی یا مصداقی یک مقوله است. در استعاره ما با کشف وجه شبه را گسترش می‌دهیم؛ یعنی دخل و تصرفی در وجه شبه نداریم؛ بلکه بر مبنای همان وجه شباهت، مقوله دیگری را به سبب شباهتش داخل در قلمرو مقوله نخستین می‌کنیم؛ درحالی‌که در اعتبار ذهن انسان اقدام به دخل و تصرف در وجود یا ایجاد ارتباط بین دو مقوله می‌کند و بر مبنای ادعای ارتباط، مفهوم اعتباری را در ردیف مفهوم حقیقی و هم‌عرض و هم‌سنگ با آن قرار می‌دهد.

۳. اگرچه فرایند مفهوم‌سازی در هر دو رویکرد استعاری و اعتباری تبادل بین حقیقت و مجاز است؛ لکن تحلیل معرفت‌شناختی متفاوتی به همراه دارد. بر خلاف ادراک استعاری که بر مبنای تجسم‌گرایی با درک نامحسوس از طریق محسوس است، در ادراکات اعتباری واقعیت در گزاره‌های حسی و ملموس محدود و منحصر نمی‌گردد و انسان هر زمان

می‌تواند مفاهیم و ماهیات اعتباری را بر مبنای غرض مطلوب و صلحت عقلایی خویش، مطابق با مفاهیم و ماهیات حقیقی و واقعی اعتبار و جعل نماید.

سخن پایانی این است ابتدای ساخت و ادراک مفاهیم فلسفی بر بنیان زبان‌شناسی تحلیلی، برای یافتن راه حل مسائل و مشکلات فلسفی از طریق توسل به «الفاظ و معانی» یا «حقیقت، مجاز و استعاره» و امثال ذلک، خطای فلسفه غرب در پیمودن راه حقیقت و شناخت بوده است. سایه سنگین مباحث زبان‌شناختی بر مباحث معرفت‌شناسی در فلسفه تحلیلی غرب که با اغراق در نقش الفاظ و انحراف در ارتباط آن با معنا صورت گرفته، سبب تسری صفات الفاظ به مفاهیم شده و حاصل آن، بی‌اعتنایی و فراموشی ادراک و شناخت حقیقی و محصور و منحصرشدن آن به ادراک حسی گردیده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. فرایند ادراک ذهنی مفاهیم کلی بدین‌گونه است که «پس از اینکه انسان با مصداق یا مصادیقی از یک شیء آشنا شد و به آن علم پیدا نمود، نفس او مستعد می‌شود تا مفهوم کلی آن را درک کند؛ مثلاً وقتی انسان با مصداقی از درخت آشنا گردید، نفس او مفهوم کلی درخت را درک می‌کند (مفاهیم ماهوی). پس از درک مفهوم کلی، مرتبه بالاتری از نفس مستعد می‌شود تا با نظر در این مفاهیم، ویژگی‌های آنها را به دست آورد؛ مثلاً وقتی که در مفهوم انسان نظر می‌کند و او را با افرادش مقایسه می‌کند، درمی‌یابد که مفهوم انسان قابلیت صدق بر افراد متعدد را دارد؛ به عبارت دیگر، این ویژگی و صفت را در مفهوم انسان درمی‌یابد که این مفهوم می‌تواند هم بر حسن صدق نماید، هم بر حسین. بدیهی است که در این نظر و دیدگاه، ذهن در مقام یافتن ویژگی‌ها و صفات مفاهیم ذهنی است نه دریافت و کشف صفات امور خارجی (مفاهیم منطقی)» (نبویان، ۱۳۸۲، ص ۳۰).

۲. ادراک عقلی به معنای حضور صورت کلی هر چیز محسوس به ذهن و عقل است که به آن معقول می‌گویند. «معقول» یعنی آنچه را که ذهن و نفس انسان به صورت کلی - و مجرد و به دور از اضافات - ادراک می‌کند، بر سه دسته است که نام آنها را «معقول اول» و «معقول دوم فلسفی» و «معقول دوم منطقی» گذاشته‌اند. معقولات اولیه همان قواعد کلی و علوم کلی است که از اشیا و پدیده‌های عینی خارجی انتزاع و استخراج می‌شود؛ مثلاً قواعد علوم طبیعی، فیزیک و شیمی و مقولات ارسطویی از این قبیل‌اند. معقولات اولیه امور و صورت‌های کلی است که بشر از جزئیاتی مانند افراد و اشیا انتزاع می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۴).

۳. برای مثال امروزه پژوهشگران علوم دینی و قرآنی با ادعای استعاری بودن زبان قرآن معتقدند بسیاری از مفاهیم انتزاعی در زبان قرآن، با استفاده از مفاهیم عینی مفهوم‌سازی و متصور شده‌اند تا درک آنها به سهولت امکان‌پذیر شود. از نظر ایشان خداوند، مفاهیم انتزاعی دینی را به زبان بشر و متناسب با ساختار ذهنی وی و بر اساس تجارب بشری در قرآن کریم نمایان کرده است تا ذهن عینی‌گرای بشر قادر به درک مفاهیم الهی و ضرورت‌های دینی خود باشد و اصولاً ترسیم ساختار مفهومی کلی قرآن و استعاره‌های ساختاری بنیادی آن در گروه مطالعات زبان‌شناسی شناختی دانسته می‌شود. به‌طورکلی این امر مورد توافق قرار گرفته است که تحلیل استعاره‌های مفهومی در معرفت دینی به ادراک مفاهیم و معانی عمیق‌تری از متون دینی می‌انجامد (قائم‌نیا، ۱۳۸۸، ص ۱۸۲ / هوشنگی و سیفی، ۱۳۸۸، ص ۳۴-۲۴ / شیرین‌پور و همکاران، ۱۳۹۲، ص ۱۲۴-۱۰۷).

۴. از مهم‌ترین علوم انسانی که ساختاری کاملاً اعتباری دارد، علم حقوق است که بیشتر مفاهیم، ماهیات و تأسیسات آن بر مبنای اعتباریات شکل گرفته است. می‌توان گفت بسیاری از مفاهیم حقوقی، ذهنی‌اند که در خارج مصداق ملموس خارجی ندارند و از سنجش و مقایسه مفاهیم عینی به دست می‌آیند- مثل مفهوم شخص حقوقی. لازم است یادآوری گردد که تمام مفاهیم حقوقی از یک منظر اعتباری‌اند، لکن همگی از یک جنس نیستند؛ زیرا همه ماهیات و مفاهیم حقوقی اعتباری محض و فاقد عینیت نیستند، بلکه برخی از آنها دارای مابازای خارجی قابل لمس هستند. در نتیجه از این منظر می‌توان مفاهیم حقوقی را در دو دسته تقسیم‌بندی نمود: دسته اول مفاهیم حقوقی حقیقی (عینی) هستند که دارای مابازای خارجی قابل لمس و اشاره می‌باشند- مثل اسناد و اوراق بهادار- دسته دوم مفاهیم حقوقی غیرحقیقی (ذهنی) یا مفاهیم اعتباری محض هستند که صرفاً ذهنی و انتزاعی بوده و فاقد مابازای خارجی می‌باشند- مثل مفهوم مالیت یا مالکیت (خوئینی، ۱۳۸۶، ص ۹۶ - ۷۷). البته آنچه در عالم حقوق مورد بررسی قرار می‌گیرد، آثار نتایج حقوقی حاصل از مفاهیم و ماهیات حقوقی است و نه شکل فیزیکی یا حالت مادی و ظاهری آنها. این آثار و نتایج هم در واقع همان مفاهیم اعتباری ساخته و پرداخته ادراک ذهن ماست. پس هر دو دسته مفاهیم مذکور از یک سنخ و مقوله‌اند؛ بدین معنا که خود مابازای خارجی نداشته، از مفاهیم موجود و ماهوی انتزاع می‌شوند (افشار، ۱۳۹۳، ص ۱۵).

منابع و ماخذ

۱. ابراهیمی مقدم، علیرضا؛ «کیفیت پیدایش و انتزاع مفاهیم کلی»؛ مجله آیین حکمت، ش ۱، ۱۳۸۸.

۲. ابراهیمیان، حسین؛ معرفت‌شناسی از دیدگاه برخی از فلاسفه اسلامی و غربی؛ چ دوم، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.
۳. باطنی، محمدرضا؛ زبان و تفکر (مجموعه مقالات)؛ چ هشتم، تهران: نشر مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۸۵.
۴. ا.چ.ال.ای. هارت؛ «مسائل فلسفه حقوق»؛ ترجمه بهروز جندقی؛ فقه و حقوق، سال دوم، ش ۱، ۱۳۸۴.
۵. احمدخانی، محمدرضا؛ «شیوه ادراک و طبقه‌بندی الفاظ با وجود از دیدگاه معناشناسی»؛ معرفت فلسفی، سال اول ش ۲، ۱۳۸۷.
۶. اردبیلی، لیلا و بلقیس روشن؛ مقدمه‌ای بر معناشناسی شناختی؛ چ اول، تهران: انتشارات علم، ۱۳۹۱.
۷. اسکندری، عیسی؛ «زبان و اعتباریات اجتماعی در اندیشه محقق اصفهانی»؛ فرهنگ پژوهش، ش ۱۲، ۱۳۹۲.
۸. پاکتچی، احمد؛ «آشنایی با مکاتب معناشناسی معاصر»؛ نامه پژوهش فرهنگی، سال نهم، ش ۱۳، ۱۳۸۷.
۹. پیرنجم‌الدین، حسین و همکاران؛ «صورت مکانی - فضایی به مثابه استعاره: مطالعه‌ای بر اساس زبان‌شناسی شناختی»؛ مجله نقد زبان و ادبیات خارجی، دوره چهارم، ش ۷، ۱۳۹۰.
۱۰. حسینی خامنه‌ای، سیدمحمد؛ «حکمت متعالیه و ملاصدرا»؛ خردنامه صدرا، ش ۴۰، ۱۳۸۴.
۱۱. خوئینی، غفور؛ «مفاهیم حقوقی و ادراکات اعتباری»؛ فصلنامه حقوق و علوم سیاسی، ش ۳، ۱۳۸۶.
۱۲. راسخ مهند، محمد؛ درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم؛ چ اول، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۹.
۱۳. سجاد افشار؛ «مبانی معناشناختی حقوق اسلامی»؛ مطالعات اسلامی: فقه و اصول، ش ۹۸، ۱۳۹۳.
۱۴. شیرین‌پور، ابراهیم و همکاران؛ «مفهوم‌سازی‌های استعاری مبتنی بر مفاهیم نشستن و ایستاد در زبان‌شناسی قرآن»؛ پژوهش‌های زبان‌شناسی، سال چهارم، ش ۴، ۱۳۹۱.
۱۵. صدری، محمد؛ بنیاد استدلال در حقوق اسلامی؛ چ هشتم، تهران: اندیشه‌های حقوقی، ۱۳۹۳.
۱۶. صفوی، کورش؛ درآمدی بر معناشناسی؛ چ اول، تهران: حوزه هنری، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، ۱۳۷۹.

۱۷. طباطبائی، محمدحسین؛ **اصول فلسفه و روش رئالیسم**؛ ج ۲، چ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.
۱۸. فعالی، محمدتقی؛ **ادراک حسی از دیدگاه ابن سینا**؛ چ اول، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۸.
۱۹. فنایی اشکوری، محمد؛ **معقول ثانی**: تحلیلی از انواع مفاهیم کلی در فلسفه اسلامی و غرب؛ قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) ۱۳۷۵.
۲۰. قائمی‌نیا، علیرضا؛ «نقش استعاره‌های مفهومی در معرفت دینی»؛ قبسات، سال چهاردهم، ش ۱۴، ۱۳۸۸.
۲۱. قانع‌ی راد، محمدمین و وحید طلوعی؛ «چرخش‌های روش‌شناختی در علوم انسانی و اجتماعی»؛ **روش‌شناسی علوم انسانی**، دوره چهاردهم، ش ۵۷، ۱۳۸۷.
۲۲. گلفام، ارسلان و فاطمه یوسفی راد؛ «زبان‌شناسی شناختی و استعاره»؛ **تازه‌های علوم شناختی**، سال چهارم، ش ۳، ۱۳۸۱.
۲۳. لاریجانی، محمدصادق؛ «نگاهی به یک نقد: استعاره سکاکی، اعتباریات علامه طباطبائی»؛ **حوزه و دانشگاه**، ش ۷، ۱۳۷۵.
۲۴. مصباح یزدی، محمدتقی؛ **آموزش فلسفه**؛ تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ج ۱، ۱۳۶۴.
۲۵. مطهری، مرتضی؛ **مجموعه آثار**؛ ج ۶، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۹.
۲۶. مظفر، محمدرضا؛ **اصول‌الفقہ**؛ ج ۱، چ چهارم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۰.
۲۷. ملکیان، مصطفی؛ «مباحث الفاظ اصول فقه در میان دانش‌های زبانی: تبارشناسی مباحث لفظی علم اصول»؛ **نقد و نظر**، سال دهم، ش ۳، ۱۳۸۴.
۲۸. مهدی، امین و مهدی رضوی؛ **سهروردی و مکتب اشراق**؛ ترجمه مجدالدین کیوانی؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.
۲۹. نبویان، محمود؛ «مفاهیم کلی»؛ **معرفت فلسفی**، سال اول، ش ۱-۲، ۱۳۸۲.
۳۰. همایی، جلال‌الدین؛ **فنون بلاغت و صناعات ادبی**؛ چ سی و یکم، تهران: نشر هما، ۱۳۹۲.
۳۱. آلتون، ویلیام پ؛ **فلسفه زبان**؛ ترجمه نادر جهانگیری؛ چ اول، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۰.
32. Andrzej, Grabowski; **Juristic Concept of the Validity of Statutory Law A Critique of Contemporary Legal, Non positivism**; Berlin: Springer-Verlag Berlin Heidelberg, 2013.
33. Anna, Borghi & Ferdinand, Binkofski; **Words as Social Tools: An Embodied View on Abstract Concepts**; London, Springer, 2014.

34. Ayn Rand; **Introduction to Objectivist Epistemology**; USA: New American Library pub, 1979.
35. Jan, Nuyts; **Epistemic Modality: Language and Conceptualization (A Cognitive-Pragmatic Perspective)**; Amsterdam, John Benjamin Publishing Co, 2001.
36. Lawrence, Shapiro; **Embodied Cognition**; London and New York: Routledge, Taylor & Francis Books, 2014.
37. Lev, Vygotsky & Alex, Kozulin; **Thought and Language**; New York: MIT Press, 2011.
38. Martina, Bajcic; "Conceptualization of Legal Terms in Different Fields of Law"; **Research in Language**, Vol.9 (1), 2011.
39. Ronald, Langacker; **Cognitive Linguistics: Basic Readings**; Berlin: Mouton de Gruyere Pub, 2006.
40. Rasmus, Thybo, Jensen and Dermot, Moran; **The Phenomenology of Embodied Subjectivity**; Switzerland, Springer International Publishing, 2013.
41. Susan, Crockin & Howard, W. Jones, Legal; **Conceptions: The Evolving Law and Policy of Assisted Reproductive Technologies**; Baltimore, Johns Hopkins University Press, 2010.
42. Vyvyan, F.; **The Crucible of Language: How language and mind create meaning**; Cambridge, Cambridge University Press, 2015.

۶۶
زمین

زمستان ۱۳۹۴ / شماره ۶۴ / مرتضی وصالی ناصح